



# نزاع در فقہ و سنت و انتقادی علمی در قرن دوم ہجری

\* ترجمہ از تاریخ التشریح الاسلامی : دورہ چہارم  
تشریح (از قرن دوم تا نیمہ قرن چہارم ہجری) .  
ترجمہ ای است کہ از سال ۱۳۲۶ شمسی تاکنون مجال  
انتشار نیافتہ بود و چون خالی از فائدہ نبود و  
مخصوصاً توجہ دانشجویان را بانقادی علمی جلب  
میکند نشرش مفید تشخیص شد . محمود رامیار .

(قرن دوم هجری یعنی دورانی که خلافت دست بدست گردید)  
تدوین سنت برای سنت عصری گرامی بود. (در این دوره پس از آنچه گذشت)،  
راویان حدیث نیز پی برده بودند که زمان تدوین و تصنیفِ  
سنت فرارسیده است. مقصود از تصنیف سنت این است که احادیثی که در یک  
موضوع مشترکند مانند احادیث نماز و احادیث روزه در کنار هم قرار گیرند. تقریباً  
میتوان گفت این فکر در یک موقع در تمام بلاد اسلامی پیدا شد؛ بطوریکه معلوم نیست  
واقعاً چه کسی در این باب فضیلت سبق را حائز است. از مدونین طبقه اولی در این  
عصر امام مالک بن انس در مدینه و عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج در مکه و سفیان  
ثوری در کوفه و حماد بن سلمه و سعید بن ابی عروب در بصره و هشیم بن بشیر در  
واسط و عبدالرحمن اوزاعی در شام و معمر بن راشد در یمن و عبدالله بن مبارک در  
خراسان و جریر بن عبدالحمید در ری میباشند. و این در سال صد و چهل و خرده ای  
بود. و همانطوریکه در الموطأ امام مالک می بینیم حدیث در این کتب با اقوال صحابه  
و تابعین مخلوط بود.

پس از ایشان طبقه دوم پیدا شدند: آنها تصمیم گرفتند که حدیث پیغمبر را  
از غیر آن جدا نمایند (در اوایل سال ۲۰۰ هجری قمری) تألیفاتشان معروف به  
مسانید است. مانند مسند عبدالله بن موسی الکوفی و مسند بن مسره بصری و  
اسد بن موسی مصری و نعیم بن حماد خزاعی و اسحاق بن راهویه و عثمان بن ابی شیبه  
و امام احمد حنبل. ایشان حدیث را در مسندات راویان احادیث ثبت کرده اند.  
مثلاً می گفته اند: «مسند ابی بکر صدیق» و در این باب آنچه از او روایت شده است  
ثبت کرده و بعد صحابه را یک به یک ذکر می کرده اند و بدین ترتیب احادیث ایشان را  
در زیر اسم هر کدام می نوشته اند. از این نوع مسانید امام احمد حنبل بدست ما

رسیده است .

پس از این طبقه ، طبقه دیگری آمدند و مواجه با این ثروت سرشار از حدیث گشتند . لذا آنان شروع با اختیار و انتخاب کردند . در صدر این طبقه دو امام بزرگ و دو شیخ سنت ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بخاری الجعفی متوفی سنه ۲۵۶ و مسلم ابن الحجاج نیشابوری متوفی ۲۶۱ میباشند . این دو تن پس از دقت زیاد در روایت ، هر کدام در منتهی درجه خوبی صحیح خود را نوشتند . در پی آن ، ابوداود سلیمان ابن اشعث سجستانی متوفی سنه ۲۷۵ و ابو عیسی محمد بن عیسی سلمی ترمذی متوفی سنه ۲۷۹ و ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی معروف بابن ماجه متوفی سنه ۲۷۳ و ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی متوفی سال ۳۰۳ آمدند . کتب ایشان در میان اهل حدیث به کتب سته معروف میباشد<sup>۱</sup> . این کتابها بخصوص بخاری و مسلم چون روایانش موثق بودند نزد مسلمانان ارزش بزرگی یافتند . غیر از اینها مؤلفین فراوان دیگری نیز بودند که در سنت تألیفاتی داشتند ولی هیچگاه به پای شهرت اینان نرسیدند . در میان بزرگان این دوره مردانی بودند که همت بجستجوی احوال راویان حدیث از تابعان و پیروان آنان گماشتند و آنچه درباره راویان از ضبط و اتقان و عدالت و یا اضرار آن سزاوار بود وصف میکردند . اینگونه اشخاص را رجال جرح و تعدیل میگفتند . هر که را آنان عادل میشمردند روایتش مقبول و هر که را تخطئه میکردند حدیثش متروک میماند . و گاهی هم در این باره اختلاف نظر داشته‌اند . بعضی از راویان هستند که همه بر تعدیل و ضبط و اتقان ایشان اجماع دارند و این بلندترین مرتبه روایت است . برخی دیگر از راویان همه بر ترکشان اجماع دارند و این پست‌ترین درجه میباشد و میان این دو مرتبه مراتبی است که بعضی از بعضی دیگر

۱- صحاح سته هم گفته‌اند و دو کتاب اول صحیح بخاری و صحیح مسلم در درجه اول اهمیت و بعد چهارستن ابن ماجه و ابی داود و ترمذی و نسائی است . در میان اینها سنن ابن ماجه تقریباً جامع‌تر است ولی علمای حدیث آنرا ضعیف‌تر می‌شمارند (تدریب الراوی : ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۷ ، ۴۹ ، سبیل السلام ۱ : ۱۱-۱۲) . موطأ ابن مالک و مسند احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱) که باینها اضافه شود جوامع اولیه حدیث اهل سنت را تشکیل میدهد . مترجم .

پست‌ترند ولی بعضی از اسناد هم هست که چون آفتاب میدرخشد و ششونده برآستی‌گوینده قطع دارد. و برخی کمتر از آن هستند.

در این دوره امر سنت بجائی رسید که علم مستقلی شد و اشخاصی پیدا شدند که گرچه در فقه و قوه استنباط دستی نداشتند، اما بحث خود را به سنت منحصر نمودند.

### نزاع در ماده فقه

در این دوره میان متشرعان «درباره اصولی که احکام از آنها باید استنباط شود» نزاع سختی در گرفت و ما آنچه از اخبار بمارسیده است اینجا بیان میکنیم:

در دوره‌های گذشته، اساس تشریح سنت بود و مفتیان اگر

۱- نزاع درستت نصی از کتاب نمی‌یافتند به سنت مراجعه مینمودند. ولی طول عهد و زیادی راویان سنت و انتشار احادیث دروغ اختلاف زیادی در سنت بوجود آورد و کار بجائی رسید که اگر کسی میخواست استنباط احکام کند، پیش از آنکه بفهم نصوص و استنباط حکم از آن اشتغال ورزد، در برابر خود برای بدست آوردن سنت صحیح عقبه مشکلی را مشاهده میکرد. این مطلب در دو مورد زیر تولید نزاع نمود:

۱- آیا «سنت» اصلی از اصول قانونگذاری اسلامی است که مکمل قرآن باشد؟

۲- اگر گفتیم که سنت اصلی است پس راه اعتماد بآن چیست؟

اما درباره مورد اول، عده‌ای سنت را بکلی رد کرده و تنها به قرآن اکتفا نمودند. شافعی در جزء هفتم کتاب خود موسوم به «الأم» بابی منعقد ساخته است باین عنوان:

«باب حکایت اقوال آنهاست که تمام اخبار را رد کرده‌اند».

او در این باب از زبان یکی از آنها قول آنها را نقل نموده و ادله آنها را ذکر میکند. و او میگوید: تو یکنفر عرب هستی و قرآن بزبانی نازل شده است که تو اهل آن زبانی و تو بخط آن داناتری و در آن قرآن، خدا را فرائضی است. هرگاه کسی

درباره حرفی از آن شك کند اگر توبه کرد که هیچ، والا تو او را خواهی کشت. خداوند درباره قرآن میفرماید: «تبیاناً لکل شیء» پس چگونه برای تو و یا شخص دیگری رواست که درباره چیزی که خداوند آنرا واجب کرده است یکمرتبه بگوید این واجب عام است و دفعه دیگر بگوید این واجب خاص است. مرتبه ای بگوید امر در آن فرض است و دفعه دیگری مدعی شود که امر برای دلالت است، و اگر هم خواست بگوید برای اباحه است.

بیشتر این فرقه ناشی از يك یا دو یا سه حدیثی است که تو آنرا از مردی روایت میکنی که او از مرد دیگر و او هم همانطور از دیگری روایت کرده است تا آنکه آنرا به رسول الله (ص) می‌رسانی و می‌بینم که تو و کسانی که هم‌مذهب تو هستند هیچک از او یانی را که ملاقات کرده‌اید و در صدق و حفظ مقدم داشته‌اید بری نمیدانید و هیچکس را از آنها که شما ملاقات کرده‌اید ندیدم غلط و نسیان و خطائی به حدیث خود نسبت دهد. بلکه می‌بینم درباره بیشتر از او یان می‌گویند: فلانی در فلان حدیث چنین خطا کرد... و می‌بینم که اگر مردی درباره حدیثی که شما بوسیله آن چیزی را از علم خاص حلال و یا حرام کرده‌اید بگوید: «این را پیغمبر (ص) نگفته است، شما و یا کسی که این حدیث را بشما رسانیده در این باب خطا کرده‌اید و شما یا رساننده حدیث بشما، دروغ گفته» شما سخن او را واقعی نگذارده و چیزی بیشتر از این نمی‌گوئید که «بدسخنی گفتم» آیا جایز است که با خبر کسانی که وصفشان این است بین احکام قرآن فرقی بگذارید، در حالیکه ظاهر آن برای کسی که آنرا می‌شنود یکی است؟ با چنین وصفی آیا جایز است که اخبار آنرا قائم مقام کتاب خدا قرار داده و بوسیله آن امر و نهی نمائید؟... بعد اضافه میکنند: با وجود آنچه ذکر کردم، اگر شما اخبار آنان را قبول کنید برای کسی که آنرا رد میکند چه دلیلی دارید؟ پس من هیچک از این اخبار را اگر توهمی درباره آن برود قبول نمیکنم و همچنین هیچ چیزی را قبول نمیکنم مگر خبری که بمنزله کتاب خدا باشد که هیچکسی را مجال شك و ریبی در حرفی از آن باقی نماند. آیا جایز است شیئی را که محیط نیست بجای شیئی که محیط است بگذاریم؟

از نقل این قول و استدلال بر آن ظاهر میشود که صاحب این قول فقط اخباری را که مفید علم نیستند رد میکند. زیرا راویان آنها جایز الخطا بوده و از دستبرد فراموشی ایمن نیستند و سنت را از لحاظ خود سنت رد نمیکند. حتی اگر خبری از طریقی که افاده علم میکند بدست ما برسد. مانند سنت متواتره، آنرا می‌پذیرد. ولی هنگام رد این مذهب تصریح میکند قومی هستند که سنت را (من حیث هی سنت) رد مینمایند و دسته‌ای دیگر مادامی سنت را رد میکنند که بیان نص قرآن نباشد. آنجا که میگوید: مردم در این باب بردو دسته‌اند. دسته‌ای خبر را مادامیکه در کتاب خدا بیانی هست قبول نمیکند. گفتم: بر گوینده این قول چه لازم می‌آید؟ - گفت: این امر منجر به مسأله بزرگی میشود و آن عبارت از این است که میگوید هر کس حرکتی بجای آورد که نام نماز بر آن توان گذاشت و یا کمترین بخششی کند که نام زکوة بر آن توان داد، در آن صورت حق خود را ادا کرده است و وقتی برای آن معین نیست اگر چه هر روز دو رکعت نماز بگذارد و یا هر چند گاهی یکبار. چنین کسی مدعی است که جز آنچه در کتاب خدا هست بر کسی واجب نگردیده - دسته دیگر میگویند آنچه در قرآن است خبر درباره آن نیز مقبول میباشد ولی برای آنچه قرآن درباره آن چیزی نگفته قولی شبیه بقول دسته اول دارند، یا شبه بدان - در این صورت همان ایرادی که بردسته اول وارد است بر اینان نیز وارد میشود. این دسته خبر را پس از رد آن قبول میکند و هیچ ناسخ و منسوخ و خاص و عامی نمی‌شناسد و البته خطا میکند... بعد میگوید: گمراهی این دو مذهب آشکار است».

شافعی<sup>۲</sup> گوینده این دو قول را بما نمی‌شناساند و تاریخ هم آنرا برای ما بیان نمی‌کند مگر اینکه شافعی در مناظره با اصحاب رای تصریح میکند که معتقد باین

۲- امام شافعی: ابو عبدالله محمد بن ادریس یکی از چهار پیشوای اهل سنت در غزه (فلسطین) بدینا آمد (۱۵۰ هـ). در دوسالگی او را به مکه بردند. دو مرتبه به بغداد رفت و در ۲۰۴ هـ. بمصر از جهان درگذشت. قبرش در قاهره معروف است بزمان خود در فقه از همه قوی‌تر بود. از کتب مهم او: «الام» ۷ مجلد در فقه و «مسند» در حدیث و «احکام القرآن» و «سنن» و «رساله» در اصول فقه و «اختلاف حدیث» و «المواریث» و چند کتاب دیگر شمرده شده است.

(زرکلی، الاعلام ۶: ۲۵۰: تذکره الحفاظ ۱: ۳۲۹ و تهذیب التهذیب ۹: ۲۵ و الوفیات ۱: ۴۴۷)

و ارشاد الادیب ۶: ۳۶۷...

عقیده منسوب به بصره است و بصره مرکز جنبش علمی کلام بوده و مذاهب معتبر در آنجا ظاهر شده و بزرگان و نویسندگان معتزله در آنجا نشو و نما کرده اند و دشمنی آنها با اهل حدیث معروف است و چه بسا که گوینده این گفتار آنان باشند .

این ظن را آنچه در کتاب موسوم به (تأویل مختلف الحدیث) از ابو محمد عبدالله مسلم بن قتیبه متوفی سنه ۲۷۶ دیده ام تأیید میکند . او در اوایل این کتاب میگوید : خدای ترا به سبب اطاعتش سعید گرداند و با پشتی بانی خود ترا حمایت کند و با رحمت خود ترا برای حق موفق داشته و از اهل حق قرارت دهد . نوشته بودی به من و مرا از خرده گیرهای اهل کلام بر اهل حدیث آگاه ساختی و آنچه در کتابها در مذهب آنان و دروغ پرانی و روایات متناقضشان دیده ای بیان کردی که به سبب آن میان امت اختلاف واقع شده و مذاهب رو باز دیاد نهاده و مسلمین نیز با هم دشمنی آغاز کردند و دسته ای دسته دیگر را کافر دانستند و هر یک با دستاویزی با حدیث سعی کردند که مذهب خود را تقویت نمایند .

بعد مصنف (ابن قتیبه) آنچه را فرقه های مختلف برای رد همدیگر از احادیث ذکر کرده اند مینویسد و سپس طعنه های زننده ای علیه اهل سنت با عباراتی که بسیار به عبارات نظام و جاحظ (از بلغای متکلمین) شبیه است نقل میکند . بعد در باب دوم بر متکلمین طعن میکند و بر آنان خرده میگیرد که ایشان از تمامی مردم اختلافاتشان بیشتر است . با آنکه ادعا میکنند که از قیاس با خبرند و از روشهای پسندیده و تفکر و نظرنیک آگاهند . ابوالهدیل علاف با نظام مخالف است و نجار با آن دو و هشام بن حکم با همه شان مخالف است و همین گونه ثمامه بن اشرس . . . الخ .

کسی از ایشان نیست مگر اینکه در دین ، مذهبی جداگانه دارد و پیروانی تازه پیدا نموده است . پس از آن ، نظام را با گفته زشتی یاد میکند و خرده گیرهای اصحابش را بر او می شمارد و مسائل فقهیه ای را که نظام مخالف اجماع رای داده ذکر میکند . مثل اینکه الفاظ کنایاتند و طلاق بر آن واقع نمیشود اگر چه قصد شده باشد و یا اینکه خواب بهر گونه که باشد وضو را نمی شکند و بعد خرده گیرهای نظام را بر بزرگان فتوا و فقهاء صحابه ذکر میکند و پسر از آن ابوالهدیل را نام میبرد و

اوراهم همانگونه به زشتی وصف میکنند و عبیدالله بن حسین قاضی بصره را یاد میکنند که می‌گفت: هر مجتهدی مصیب است حتی در اصول.

بعد از آن، اصحاب رأی را ذکر کرده و آنانرا نیز مذمت میکند. نخست از امام ابوحنیفه نام برده و مسائلی را که در آن با نصوص مخالفت کرده است ذکر میکند. بعد، از جاحظ سخن می‌گوید و تحقیری را که باهل سنت رو داشته ذکر و از استهزاء او باغلب روایات گفتگو میکند. سپس اصحاب حدیث را ذکر مینماید و آنانرا بهترین چیزی که مسلم با آن وصف میشود می‌ستاید و اضافه مینماید: طعنه‌زنندگان، بر آن عیب میگیرند که اخبار ضعیف را حمل کرده‌اند و چیزهای غریب را طلب میکنند و حال آنکه اخبار ضعیف و غریب را حمل نکرده‌اند. برای اینکه آنرا حتی میدانند بلکه غث و ثمین (لاغر و چاق) صحیح و سقیم را باهم گرد آورده‌اند تا بین آنان تمیز دهند و مردم را بر آن دلالت کنند... و چنین کرده‌اند.

و بعد، سبب وضع کتاب را که در واقع برای پاسخ دادن به احادیثی است که متکلمان گمان میکردند آنان باهم و یا با قرآن متناقضند، بیان میکند. از اینجا معلوم میشود زمانیکه شافعی این کتاب را نوشته است یا کمی پیش از آن، حمله دامنه‌داری از جانب متکلمان بر اهل سنت شروع شد و بیشتر متکلمان در بصره بوده‌اند. پس بطور تحقیق مناظره‌کننده شافعی از آنان میباشد.

این رأی بر اثر تصادم با قدرت و نیروی اهل سنت به پنهانی گرائید و عقیده و اعتماد بر سنت غلبه یافت و کم کم آنرا پس از قرآن، اصلی از اصول تشریح اسلامی قرار دادند. ولی اصحاب این مذهب خود در طریقی که بدان واسطه به سنت اعتماد میتوان کرد، اختلاف حاصل کردند. بعضی از آنان خبر خاصه را، که در لسان فقهاء از آن به «خبر واحد» تعبیر میشود، رد کردند بدین معنی که مفید علم نیست.

شافعی از قول کسی که از این رأی دفاع میکند میگوید:

هیچ حکم دهنده و فتوا دهنده‌ای نمیتواند حکم و یا فتاوائی دهد مگر آنکه احاطه داشته باشد و احاطه هر علمی است که باطناً و ظاهراً حق باشد و بتوان بر آن گواه گرفت و چنین علمی کتاب و سنت مجتمع بر آن و هر چیزی است که مردم بر آن



گرد آیند و درباره آن اختلاف نکنند و حکم همه در آن یکی باشد. ما الزام میگردیم که از ایشان قبول نکنیم جز آنچه گفتیم. مثل اینکه نماز ظهر چهار رکعت است. زیرا کسی را در این باب از مسلمانان نزاع و خلافتی نیست و نمیتواند در آن شك داشته باشد. بعد او غرض خود را توضیح میدهد و عام و واجب الاتباع را به چند قسم تقسیم میکند.

۱ - آنچه عامه مردم از عامه پیش از خود نقل کرده اند و همه خدا و رسول را بر آن گواه گرفته اند (مثل همه واجبات).

۲ - آنچه از قرآن احتمال تأویل در آن رود و سبب اختلاف شود. اگر اختلافی رفت آنرا بر ظاهر خود میگذرانند و عامه اعتنائی به باطن آن نمیکنند، اگر چه آن باطن محتمل باشد، اگر چه مردم بر آن اجتماع کنند. ولی اگر اختلاف کردند باید بنا بر ظاهر بگذارند.

۳ - آنچه مسلمانان بر آن اجتماع کنند و از سلف خود اجماع بر آنرا نقل کنند. اگر چه مبداء آنرا از کتاب و سنت بیان نکنند. چنین امری پیش من جانشین سنتی است که همه بر آن اجتماع کنند. زیرا که این اجماع نمیتواند از رای سرچشمه بگیرد، چون در رای تفرقه پیدا میشود.

۴ - خبر خاصه، که نمیتوان آنرا دلیل گرفت مگر اینکه از طریق مصون از خطائی نقل شده باشد. خلاصه عقیده این رای درباره سنت این است که نمیتوان سنت را دلیل گرفت مگر اینکه متواتر باشد. یعنی همه مردم (عامه) آنرا از عموم مردم پیش از خود نقل کنند بطوریکه از خطا مصون باشد. مسلمین این رای را نیز مانند رای سابق قبول نکرده اند.

بعضی گفته اند اخبار از پیغمبر خدا (ص) پذیرفته نیست مگر آنکه عموم مردم از عموم مردم پیش از خود آنرا نقل کنند یا جمیع فقهای مسلمان بر عمل بروفق آن اتفاق نمایند. بعد، وجه سوم هم افزوده شده و گفته است: اگر یکی از اصحاب رسول خدا (ص) حکمی روایت کرد و همه بر آن حکم عمل کردند و کسی در آن اختلاف نکرد دو چیز از آن استدلال میکنیم. اول اینکه این خبر را بجماعتی از مردم

گفته است . دوم آنکه چون آن جماعت این خبر را با خبری مخالف آن رد نکرده اند معلوم میشود که میدانند آن شخص راوی این خبر را از روی صدق میگوید و از عموم مردم نقل میکند .

ابوحنیفه و اصحابش از فقهای عراق باین رأی متمایلند و امام بزرگ ابو یوسف در باب (سهم الفارس والراجل) از کتاب خود که در باب انتقاد «سیر اوزاعی» نوشته است این معنی را توضیح میدهد و شافعی آنرا در کتاب خود (الأم) نقل میکند :

حدیثی را پذیرید که عامه آنرا می شناسند و از احادیث شاذ احتراز کن . ابن ابی کریمه بر ما از ابی جعفر از رسول خدا (ص) روایت کرده که پیامبر اکرم یهود را پیش خود خواند و آنها براو احادیثی خواندند و از قول عیسی دروغ جعل کردند . پس حضرت بالای منبر رفت و در خطبه ای ب مردم گفت : از من روایات و احادیث زیادی خواهند گفت . پس آنچه موافق قرآن است من گفته ام و آنچه مخالف قرآن میباشد از من نیست . — مسعر بن کدام و حسن بن عماره از عمرو بن مَهره از بختری از علی بن ابیطالب (ع) روایت کرده است که هرگاه از رسول خدا خبری بشما رسید آنرا که هدایت کننده تر و پاکیزه تر و زنده تر است بپذیر . اشعث بن سوار و اسماعیل ابن ابی خالد از شعبی از قرظ بن کعب انصاری نقل کرده اند که گفت :

در میان گروهی از انصار به کوفه رفتیم . عمر بن خطاب ما را مشایعت کرد . تا به محلی که خود از آن نام میبرد و بعد گفت : ای گروه انصار ! آیا میدانید که چرا باشما آمدم ؟ — گفتم : بلی به سبب حقی که بر اسلام داریم . گفت : درست است . شما حقی دارید . ولی شاید به قومی میرسید که صدای قرآن خواندن ایشان مانند صدای زنبور عسل است . پس ، از پیغمبر خدا کمتر حدیث کنید و من در این باب شریک شما هستم . — قرظ گفت : من هرگز از رسول خدا سخن نخواهم گفت . — آنچه ب ما رسیده است این است که عمر حدیثی از پیغمبر قبول نمیکرد مگر آنکه دو شاهد همراه آن باشد و اگر بیم تطویل کتاب نبود احادیث زیادی در این باب نقل میکردم . و علی بن ابیطالب (ع) حدیثی از پیغمبر قبول نمیکرد . \* . روایات را می دید

و آنچه را نمی‌شناخت و یا اهل فقه نمی‌شناختند و با کتاب خدا و سنت رسول موافق نبود بیرون میکرد. پس، از احادیث شاذ احتراز کن و آنچه را که عامه مردم از حدیث نقل کرده‌اند و آنچه فقهاء آگاهند بپذیر و همه چیز را بر این قیاس کن. آنچه با قرآن مخالف است از یقین نیست اگر چه روایتی در آن باب از او نقل کرده باشند. یکنفر ثقه از رسول خدا روایت کرده است که در مرض موت فرمود: «من حرام میکنم آنچه را قرآن حرام کرده است. بخدا که چیزی بر من ننبدید». قرآن و سنت معروفه را پیشوای خود کن و از آن پیروی نما و آنچه راهم که بتو میرسد و قرآن و سنت آنرا توضیح نداده‌اند بر این قیاس نما... الخ.

امام شافعی، این رأی را مورد مناقشه قرار داده ورد کرده است و همه اهل حدیث برخلاف این مطلب هستند. رأی سومی هم هست که امام مالک و یاران او طرفدار آن هستند. آنها میگویند: سنت ازدو راه ثابت میشود:

- ۱ - اینکه بزرگان اصحاب اقوالی بگویند که با آن سنت موافقت کند (و این همان است که مالک آنرا قبول دارد و ما بر آن عمل میکنیم).
  - ۲ - اینکه مردم در آن اختلاف نکنند (این را مالک قبول دارد و پیش ما همه بر آن اجماع دارند) و اگر بزرگان صحابه سخنی موافق آن نگفته باشند یا مردم در آن اختلاف کرده باشند، مردود خواهد بود.
- مدار حق بودن حدیث پیش امام مالک<sup>۳</sup> اتفاق همه اهل مدینه و عمل آنهاست.

۳- امام مالک بن انس فرزند مالک اصبیحی حمیری، در شهر مدینه بدنیا آمد (۹۳هـ) و هم در آن شهر از جهان رفت (۱۷۹هـ). بزمان حیات خود پیشوای مردم مدینه بود و یکی از چهار پیشوای اهل سنت شناخته شده است (مالکی‌ها باو منسوبند). در مذهب تعصب میورزید و از امیران و حاکمان بسختی دوری میگزید. چند کتاب و رساله در فقه و وعظ و نجوم و علوم قرآنی و اخبار رد بر قدریه باونسبت داده شده است (الاعلام زرکلی ۶: ۱۲۸، والدیباچ المذهب ۱۷-۳۰ و الوفیات ۱: ۴۳۹ و تهذیب التهذیب ۱۰: ۵ و صفة الصفوة ۲: ۹۹ و حلیة ۶: ۳۱۶ و ذیل المذیل ۱۰۶ و الانتقاء ۹-۴۷ و الخمیس ۲: ۳۲۲ و التعریف باین خلدون ۲۹۷-۳۰۹ و اللباب ۳: ۸۶ و معجم المطبوعات ۱۶۰۹ و بروکلن ۱: ۱۸۴ و ۲۹۷).

مالک (ره) به عمل اهل مدینه و اتفاقشان اهمیت بزرگی قائل شده است و با معتبرداشتن این دو، وسیله‌ای بروسایل اطمینان به حدیث افزود. امام شافعی در انتقاد اصل و تطبیق این مذهب سخنان فراوانی گفته است که در اینجا آنچه را که یکی از بزرگترین فقهای آن عصر، یعنی فقیه مصر لیث بن سعد<sup>۴</sup> به مالک بن انس نوشته است و ایراداتی را که در اثر اعتماد به عمل اهل مدینه به مالک وارد می‌آید بیان کرده است، نقل می‌کنیم. این نامه را در جواب نامه‌ای که مالک به وی فرستاده است نوشته؛ ما نامه مالک را ندیده‌ایم و این نامه را در کتاب (اعلام الموقعین) ابو عبدالله محمد بن ابی بکر معروف بابن قیّم الجوزیّته دیده‌ایم و او نیز بنوبه خود آن را از کتاب «التاریخ والمعرفه» ابویوسف یعقوب بن السفیان الفسوی نقل کرده است.

#### اینک نامه لیث:

«سلام بر تو! من خداوندی را که معبودی بجز او نیست سپاس می‌گزارم. خداوند ما را و شمارا عافیت دهد و عاقبت ما را در دنیا و آخرت نیک گرداند. نامه تو رسید از نیکی احوالت ذکر می‌کرده بودی خداوند این حال را بر شما دائمی گرداند و شمارا بر شکر آن یاری دهد و آن نعمت را با زیاد کردن احسان خود با تمام رساناد. گفته بودی کتابهایی که من برایت فرستاده بودم نگاه کرده‌ای و آنها را با مهر خود تصدیق نموده‌ای. این کتابها دوباره بما رسید. خداوند ترا بر این عملت جزای خیر دهد. این کتابها را بنام تو پیش ما آورده بودند و من آنها را پیش تو فرستاده‌ام تا ببینم که حقیقه از خود تست یا نه؟ و کنه نظر ترا در آن باره بدانم. گفته بودی که تو از مشاهده آنچه من در اصلاح کتابهای تو بعمل آورده‌ام و آنرا بانصیحت و

۴- لیث بن سعد ابوالحارث، اصلاً خراسانی است در قفقشده بدینا آمد (۹۴ ه.ق) و در قاهره از جهان رفت (۱۷۵ ه.ق). بزمان خود در حدیث و فقه پیشوای مردم مصر و از کریمان بنام بود. امام شافعی او را از مالک فقیه‌تر می‌شناسد (الاعلام زرکلی ۶: ۱۱۵، و فیات الاعیان ۱: ۴۳۸ و تهذیب التهذیب ۸: ۴۵۹ و تذکره الحفاظ ۱: ۲۷۰ و صبح الاعشی ۳: ۳۹۹ و النجوم الزاهره ۲: ۸۲ و الجواهر المضیئة ۱: ۴۱۶ و میزان الاعتدال ۲: ۳۶۱ و حلیة الاولیاء ۷: ۳۱۸ و تاریخ بغداد ۱۲: ۳۰۱).

اخلاص انجام داده‌ام خشنود شده‌ای و اینکه تو خود این کار را نکرده‌ای برای آن بوده است که رأی تو درباره ما نیکتر بماند ، ولی من چنین نکرده‌بوم . گفته بودی تو خبردار شده‌ای که من بمردم فتوائی میدهم که با رأی جمع مردم نزد شما مخالف است و من از اینکه در فتوای خود بگفته پیشینیان (سلف) اعتماد کرده‌ام باید بر خود واهمه داشته باشم . نوشته بودی که مردم تابع اهل مدینه‌اند که هجرت پیغمبر به سوی آنان بوده است و قرآن در آنجا نازل شد . تو در اینها که نوشته‌ای از روی حقیقت سخن گفته‌ای و همه آنها در من تأثیر نیک و بموقع بخشید . هیچیک از علماء مثل من دشمن فتوای شاذ نیست و هیچکس مثل من به فضیلت دانشمندان سابق مدینه قائل نیست و هیچکس مثل من فتاوی اهل مدینه را در آنچه بر آن اتفاق کرده‌اند قبول ندارد . من بخدائی که پروردگار جهانیان است و شریکی ندارد سپاسگزارم .

اما در آنچه گفته بودی که پیغمبر خدا در مدینه اقامت کرد و قرآن در آنجا بوی نازل شد و مردم در قرآن تابع اهل مدینه شده‌اند این نیز صحیح است . قول خداوند را ذکر کرده بودی آنجا که میفرماید : «والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه واعدلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها، ذلك الفوز العظيم» و پیشی گیرندگان نخستین از مهاجر و انصار و کسانی که به نیکوی پیرویشان کرده‌اند ، خدا از آنها راضی است و آنها نیز از خدا راضیند . برای ایشان بهشتها آماده کرده که در آن جویها روان است و تا ابد در آن جاودانند و این کامیابی، بزرگ است» . (۹ : ۱۰۰)

بسیاری از این پیشی گیرندگان نخست ، برای بدست آوردن خوشنودی خدا بجهاد بیرون شدند و سپاهیان درست کردند و جماعت بر آنان گرد آمدند . آنان کتاب خدا و سنت پیغمبر را بیرون آوردند و از آنچه دانستند کتمان نکردند و در هر سپاهی دسته‌ای از آنان بودند که کتاب خدا و سنت پیغمبر را میدانستند و اجتهاد میکردند به‌رأیشان در آنچه قرآن و سنت آنرا تفسیر نمیکرد . ابوبکر و عمر و عثمان در این امر پیشوای آنان محسوب میشدند . این سه نفر را مسلمانان به‌رأی خود برگزیدند .

اینها نمی‌خواستند که سپاهیان مسلمین را تباه‌کنند و هیچگاه از آنان غافل نبودند. برای اقامهٔ دین و حذر از اختلاف، درکوچکترین کارها امر بکتاب خدا و سنت پیغمبر می‌کردند. هر امری که قرآن آنرا تفسیر کرده بود یا پیغمبر بآن عمل نموده بود و یا پس از پیغمبر بآن اجماع شده بود بآنان ابلاغ کردند و هر امری را که اصحاب پیغمبر بعد از او در عهد ابوبکر و عمر و عثمان در مصر و شام و عراق بآن عمل میکردند خلفای ثلاثه به غیر آن امر نکردند. پس در هر امری که اصحاب و تابعین بر آن متفق بودند جایز نبود که سپاهیان برخلاف آن رفتار کنند. در صورتیکه خود اصحاب بعد از رسول خدا در امور متعددی اختلاف کردند و چون میدانم که تو این اختلاف را میدانی چیزی در این باب بتو نمی‌نویسم. بعد از اصحاب، تابعین در چیزهای زیادی اختلاف کردند. این اختلاف بین سعید بن المسیب و یاران او شدیدتر بود. کسانی که بعد از تابعین آمدند بیشتر اختلاف کردند و تو در مدینه شاهد این اختلاف هستی. رئیس این دسته امروز ابن شهاب و ربیع بن ابی عبدالرحمن هستند و تو خود شاهد مخالفت‌های ربیع با قسمتی از آنچه گذشته است هستی و آنرا بخوبی میدانی و من قول ترا و سایر صاحبان رای مدینه را از قبیل یحیی بن سعید و عبیدالله عمر و کثیر بن فرقد (و دیگران) دربارهٔ ربیع شنیده‌ام و بعضی چیزها که مورد پسند تو نیستند و ترا مجبور کرد که مجلس ربیع را ترک کنی و من با تو و عبدالعزیز بن عبدالله دربارهٔ مخالفت‌های شما با ربیع گفتگو کردم. شما در آرائی که من مخالف بودم موافق بودید و در قسمتهائی که موافق بودم مخالفت میکردید. با وجود این خدا را شکر که پیش ربیع چیزهای نیک زیاد پیدا میشود. او دارای عقلی محکم و زبانی گویا و فضلی آشکار و طریقه‌ای نیک است در اسلام. برای عموم دوستان خود و بخصوص برای ما دوستی خالصانه‌ای دارد. خداوند او را بیمارزد و باعمال نیکش پاداش دهد. ابن شهاب خود در آنچه ما شفاهاً یا کتباً از او می‌پرسیدیم دچار اختلاف میشد و بارها اتفاق افتاد که با وجود فضیلت و دانش فراوانش در یک امر به سه رای متناقض فتوا داده است. در صورتیکه خود از رأی که در سابق داده بود خبر نداشت و این سبب شد که من او را ترک گویم. یکی از ایرادات تو این بود که چرا من در جمع بین دو نماز در شب بارانی،

در یکی از لشکریان مسلمانان، ایراد گرفتم. تو میدانی که باران در شام خیلی زیادتر از مدینه می‌بارد و این زیادی را کسی جز خدا نمیداند، ولی هیچک از ائمه اصحاب در شام به شب بارانی جمع بین دو نماز نکردند مثل ابو عبیده جراح و خالد بن ولید و یزید بن ابی سفیان و عمرو بن عاص و معاذ بن جبل و در حدیث به ما رسیده است که پیغمبر فرموده، داناترین شما بحلال و حرام معاذ بن جبل است و او در روز قیامت یک قدم جلوتر از دانشمندان خواهد بود و از جمله این اصحاب شرحییل بن حسنه و ابوالدرداء و بلال بن رباح بودند و ابوذر نیز در مصر بود و از آنها زیر بن عوام و سعد بن ابی وقاص - در حمص هفتاد تن از اهل بدر و لشکریان اسلام بودند. ابن مسعود و حذیفه بن یمان و عمران بن حصین در عراق بودند و علی بن ابیطالب (ع) سالها در عراق بود و اصحاب زیادی از پیغمبر با او بودند و ما هرگز نشنیدیم که کسی از این همه بین مغرب و عشاء را جمع کند از جمله این مسائل مورد اختلاف که من بر ابن شهاب ایراد گرفتم حکم بر شهادت یک شاهد با قسم صاحب حق است. در مدینه الآن هم بهمین نحو حکم میکنند ولی اصحاب پیغمبر در شام و حمص و مصر و عراق چنین حکم نکردند و ابوبکر و عمر و عثمان و علی که خاقای راشدین بودند با آنان چنین امری نمودند. عمر بن عبدالعزیز در احیای سنن و کوشش در اقامه دین و اصابت رأی و دانش با حکام مقامی داشت که بر تو پوشیده نیست. وقتی که او خلیفه شد رزق بن الحکم باو چنین نوشت:

تو در مدینه بشهادت یکنفر با قسم صاحب حق فتوا میدادی. عمر بن عبدالعزیز در جواب نوشت ما در مدینه چنین حکم میکردیم ولی الآن می‌بینیم که اهل شام چنین حکم نمیکنند. تو هم حکم نکن مگر بشهادت دو مرد عادل و یا بشهادت یک مرد و دو زن. - او هیچگاه در شب بارانی بین مغرب و عشاء جمع نکرد و در منزلی که در خناصره داشت باران بر سرش فرو میریخت. یکی دیگر از موارد اختلاف در این بود که اهل مدینه درباره مهر زنان در آن قسمتی که بتأخیر افتاده و نگرفته قضاوت کرده‌اند که هر وقت زن بخواهد میتواند اقامه دعوا کند و آن قسمت تأخیر شده را نیز بگیرد. اهل عراق و شام و مصر هم میگویند هر وقت زن خواست میتواند بگیرد

ولی هیچیک از اصحاب رسول خدا و نه بعد از ایشان، چنین فتوایی ندادند. مگر اینکه گفتند زن وقتی میتواند صدق مؤخر خود را بگیرد که مرگ یا طلاق بین مرد او و او جدائی افکند و باز از جمله رأی آنها دربارهٔ مسأله «ایلاء» است. میگوید مردی که قسم میخورد بازن خود نزدیکی نکند میتواند پس از مدت چهارماه هم زن خود را طلاق ندهد مگر آنکه بحکم حاکم شرع باشد. نافع بن گفت که او از عبدالله عمر شنید (او همان کسی است که این توقیف «مرافعه پیش حاکم» را روایت میکند) ایلائی که در کتاب خدا آمده این است که بر شخص موالی پس از رسیدن مدت چهار ماه حلال نیست، مگر آنکه رجوع کند. چنانکه خداوند امر فرموده است یا قصد طلاق کند و شما میگوئید پس از چهارماه مرافعه شد میتواند طلاق ندهد. — و بما رسیده است که عثمان بن عفان و زید بن ثابت و قبیصة بن ذؤیب و ابوسلمة بن عبدالرحمن بن عوف گفتند اگر چهارماه بر ایلاء گذشت بمنزله طلاق بائن است و سعید بن مسیب و ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام و ابن شهاب گفتند اگر چهارماه گذشت بمنزله طلاق است و میتواند هنگام عده رجوع کند.

و باز از جمله این مسائل است آنچه زید بن ثابت گفت: اگر مردی زن خود را مخیر کند و وکیل نماید میان دو امر که خود را طلاق دهد و یا در زوجیت باقی بماند. در این صورت اگر زن به طلاق حاضر نشد و زوجیت را اختیار کرد بمنزله یک طلاق محسوب میشود و اگر خود را سه مرتبه طلاق داد باز یک طلاق محسوب میشود و عبدالملک بن مروان نیز در حکم خود اینطور عمل کرد و ربیعة بن عبدالرحمن چنین عقیده داشت. ولی مردم تقریباً متفقند بر اینکه اگر زن زوجیت را برگزید طلاق محسوب نمیشود و اگر زن خود را سه مرتبه طلاق داد بائن محسوب میشود و به شوهر خود حرام میگردد. مگر اینکه شوهر دیگری اختیار کند و آن شوهر باو نزدیک شود و بعد بمیرد و یا طلاقش دهد. در این صورت شوهر اولی دوباره میتواند او را بگیرد. مگر اینکه شوهر در همان مجلس که اختیار میدهد برگردد و بگوید من ترا به یک طلاق اختیار دارم. در این صورت مرد را قسم میدهند و پس از آن زن و مرد را بحال و اختیار خود باز میگذارند.



و باز از جمله این مسائل است آنچه عبدالله بن مسعود گفته است :  
هر مردی که با کنیزی ازدواج کند و بعداً او را بخرد . این خریدن بمنزله سه طلاق است . ربیعه نیز چنین میگفت : - و نیز اگر زن آزادی به زوجیت بنده‌ای درآید و بعد او را بخرد بمنزله سه طلاق محسوب خواهد شد .

بعضی از فتواهای شمارا در اینجا شنیدیم که ناپسند بود و مرا خوش نیامد . در آن باره نامه‌ای بتو نوشتم ولی تو پاسخ مرا ندادی . من ترسیدم که این بر تو گران آمده باشد . از این رو درباره آنچه از فتواهای تو بمن ناپسند آمده است چیزی بتو نوشتم و آن اینست که تو بزفرین عاصم هلالی امر کردی که در نماز استقساء خطبه را بعد از نماز ادا کند . من امر را خیلی بزرگ شمردم . زیرا خطبه نماز استقساء عیناً مثل خطبه نماز جمعه است . فقط فرقی که دارد این است که همینکه خطبه و دعا خواند ردای خود را برمیگرداند . پس ، از منبر فرود میآید و نماز میگذارد . عمر بن عبدالعزیز و ابوبکر محمد بن عمرو بن حزم و دیگران هنگام استقساء خطبه و دعا را پیش از نماز میبنداختند و از این رو تمام مردم عمل زفرین عاصم را انکار کردند و آنرا زشت شمردند .

و باز از جمله این مسائل است آنچه شنیده‌ام که تو گفته‌ای :  
اگر دونفر در مالی شریک شوند زکوة بر آنان در صورتی واجب است که مال هر یک به تنهایی به سرحد نصاب برسد . ولی در نامه عمر بن خطاب ذکر شده است که اگر مال هر دو مجموعاً به حد نصاب رسید باید بالسویه زکوة آنرا بپردازند و پیش از شما هنگام ولایت عمر بن عبدالعزیز نیز چنین عمل میکردند و یحیی بن سعید نیز چنین گفته است و او از دانشمندان عصر خود کمتر نبود . خدا براو ببخشد و بهشت را جایگاه او گرداند .

و باز از جمله این مسائل است که تو در باب افلاس گفته‌ای : اگر مردی مفلس شد و پیش از افلاس متاعی از کسی خریده بود ، حال بعد از افلاس ، اگر بایع مقداری از ثمن را طلب کرد ، یا مشتری مقداری از متاع را مصرف کرد بایع میتواند آنچه را از متاع باقیمانده است بردارد . ولی مردم میگویند در این

صورت بایع عین مال را برنمیدارد ، بلکه قیمت آنرا میگیرد .

همچنین گفته‌ای که پیغمبر خدا(ص) تنها سهم يك اسب را به‌زیربن‌عوام داد . ولی تمام مردم از پیغمبر روایت میکنند که چهارسهم برای دواسب به‌زیر داد و او را از اسب سوم منع فرمود . تمام اهل حدیث از شام و مصر و عراق و افریقا براین معنی متفقند . پس سزاوار نبود که تو باتمام امت مخالفت بورزی . اگرچه حدیث خود را از مرد صالحی شنیده باشی .

چیزهای دیگری هم شبیه این امر بوده‌است که من ذکر نکردم و از خدا می‌خواهم که ترا توفیق دهد و زندگی‌ت را طولانی کند . زیرا میدانم که در این صورت مردم از تو نفع خواهند برد و اگر مثل تویی از میان مردم رفت زیان بزرگی متوجه آنها خواهد شد . من باوجود بعد مسافت باتو مأنوسم . این است مقام تو در نظر من و رای من در باره تو . برآنچه گفتم یقین کن و از نوشتن خبر خود و خانواده خود و حاجت خود دریغ مدار . زیرا من از این کار خوشنود می‌گردم . این نامه را در حالی بتو مینویسم که حال ما خوبست و در عافیت و بهبود هستم . سپاس بر خدا ، از خدا می‌خواهم که شکر نعمتهای خود را بر ما و شما روزی کند . سلام و رحمت خدا بر شما باد ... » .

ما تمام این نامه را برای آن درج کردیم که بهترین مثال انتقاد ادبی را برای شما ذکر کرده باشیم . زیرا ، انتقادی ادبی‌تر و بزرگمنش‌تر از این ندیدیم . تا شاید بتوانیم به‌پدران خود تأسی نیکی کنیم .

اما شیعیان ، تنها روایتی را می‌پذیرند که از طریق ائمه

شیعیان آنها باشد و از طریق اهل مذهب آنها باشد و روایات دیگر را قبول ندارند . زیرا میگویند هر که علی(ع) را دوست ندارد مورد اطمینان نباشد<sup>۵</sup> .

۵- شیعه بطور کلی نسبت باخباری که از طریق اهل سنت رسیده‌است در مورد سنن «مستحبات و مکروهات» عمل میکنند . چه طبق حدیثی که فریقین آنرا نقل کرده‌اند (اگر کسی بواسطه استماع

## خوارج

احادیثی را می‌پذیرند که صحابه مورد نظر آنها روایت کنند و احادیث درست در نظر آنها احادیثی است که پیش از فتنه بدست مردم رسیده است . ولی پس از فتنه آنها بامردم مخالفت کردند . زیرا مردم تابع ائمه ظلم و ستم شدند و کسی که چنین باشد مورد اطمینان خوارج نیست .

→ حدیثی که متضمن ثواب و پاداش برعملی باشد آنعمل را برجاه درك ثواب مزبور بجا آورد حقتعالی ثواب آنعمل را بوی ارزانی فرماید . گرچه رسولخدا چنین چیزی نفرموده باشد) . اما نسبت باحادیثی که متضمن احکام حلال و حرام باشد بردو دسته‌اند : ۱- جمعی (مانند سیدمرتضی و قاضی ابن سراج و ابن ادریس و طبرسی) جز باخبر متواتر یا محفوف بقرائتی که مفید علم باشد عمل نمیکنند . ۲- گروهی که مشهور فقهای شیعه را تشکیل میدهند باخبر آحادی که مورد وثوق و اعتماد باشد عمل میکنند . منتهی در صحت خبر واحد شرایطی ذکر کرده‌اند که شرایط مزبور کمأ و کیفأ فرق میکند . شهید ثانی فرماید : تمام کسانیکه خبر واحد را حجت میدانند بجز صحیح ، مشروط براینکه شاذیا معارض باخبر صحیح دیگری نباشد عمل میکنند منتهی بعضی مانند شیخ طوسی ، خیر حسن ، و جمعی چون محقق در معتبر و شهید در ذکری خبر موثق را نیز حجت میدانند . بعضی نیز بخبر ضعیفی که مورد عمل مشهور اصحاب باشد عمل نموده و حتی برخبر صحیحی که شهرت عملی نداشته باشد مقدم میدارند ... )

چنانکه ملاحظه میشود جمعی که در راس آنان دوفقیه بزرگ و مشهور شیعه یعنی محقق حلی و شهیداند ، خبر موثق را حجت میدانند . و منظور از خبر موثق خبری است که در شمار راویان آن کسی که امامی مذهب نیست (چه از اهل سنت باشد و چه از فرق دیگر اسلامی) وجود داشته باشد . بعلاوه که جمعی خبر ضعیفی را که منجر بشهرت عملی باشد حجت دانسته و حتی آنرا برخبر صحیحی که شهرت عملی نداشته باشد مقدم میدارند .

وما در مطاوی ابواب فقه شیعه بسیاری از موارد را می‌بینیم که مستند فقها خبری از سکونی (که از اهل سنت است) و یا اسحق بن عمار و عمار ساباطی (که فتحنی مذهبند) میباشد و حتی بعض اصحاب اجماع (که محدثین ، احادیث مرسله آنان را تلقی یقبول نموده‌اند) مانند عبدالله بن بکیر و حسن بن علی بن فضال ، برغیر مذهب امامیه‌اند (گروه فقه و حقوق اسلامی) .

اما رای عموم اهل حدیث که شافعی در مقدمه آنهاست این است که اگر شخص عادل از عادل دیگر روایت کند و آن نیز بنوبه خود از عادل دیگر تارسلول خدا - اگر چه راوی یکتن باشد - حدیث مورد قبول و اطمینان است پس تنها شرط قبول حدیث در نظر آنان عدالت راوی است و بشروط دیگر اهمیتی نمیدهند. از این رو در بیان ارزش يك حدیث اختلاف نظر بزرگی پیدا شد. زیرا مثلاً حنفیان حدیثی را قبول میکنند بدلیل شهرتش، ولی شافعی آنرا رد میکند برای اینکه سندش ضعیف است. مالکی حدیثی را قبول نمیکند برای اینکه عمل مردم برخلاف آنست ولی شافعی بهمان حدیث استناد میجوید برای اینکه سندش قوی است.

همینکه طبقه شارحین حدیث و منتقدین و طرفداران آراء بوجود آمدند از اصولی که ائمه از آن در پذیرفتن حدیث پیروی میکردند بیخبر ماندند و بر مخالفین خود خرده گرفتند که مثلاً چرا فلان حدیث صحیح السند را نمی پذیرد و ندانستند که ممکن است شروط دیگری جز صحت سند مورد اعتبار بوده است. یا مثلاً حدیثی را که امامی از ائمه نپذیرفته بود پیروان او سعی میکردند که در سند آن خدشه و ضعفی پیدا کنند. در صورتیکه بهتر آن بود که رای امام خود را در شروط صحت حدیث بیابند و بآن استناد کنند و در این باب امثله زیادی است که ذکر خواهیم کرد.